

حسن نصیری جامی

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

رئالیسم معنوی

چکیده

مکتب ادبی و هنری «رئالیسم» از جمله مکاتب خوش اقبال و پویاست که شاید یکی از رازهای ماندگاری، حیات و اقبال این مکتب به سبب تنوع و انعطاف حوزه‌ی واقع‌گرایی باشد. رئالیسم از منظر فکری و ذوقی دارای نام‌ها و تعاریف گوناگونی است، رئالیسم: انتقادی؛ سوسیالیستی؛ جادویی و... اما در این میان جای خالی نگاه‌های معنوی‌گرایانه و تبیین آن محسوس است. «رئالیسم معنوی» می‌تواند اصطلاحی عام باشد که نگاه‌های واقع‌گرایی باورمند، از شعورِ ایمانِ بشری را در خود جای دهد. و البته این از مقوله‌ی جادو و اوهام و خیال نیست....

واژه‌های کلیدی:

مکتب ادبی، رئالیسم، واقعیت، حقیقت، رئالیسم معنوی.

تمهید

مکتب‌های ادبی، وابستگی و شباهت بسیاری با «زبان» دارند. به مانند زبان دارای نظام مندی و بنیان‌ها و ساختاری خاص هستند و هم‌چون زبان-و هر دو مانند موجودی زنده- دارای «حیات»، پویایی و اصطلاحاً «زندگی» هستند.

دوره‌ی شکل‌گیری و جوانی را طی می‌نمایند، کمال می‌یابند، پیر می‌شوند، بیماری، گسترش رخوت و داشتن مولودی دیگر از جمله ویژگی‌های مطرح در این باره است. بنابراین کلیت باور «مکتب‌های ادبی» بر مبنای بنیان تحول‌پذیری-بر اساس ذوق اجتماعی و شرایط دیگر- است، همراه و همدوش زبان در حال تحول و پویایی است و ماهیتاً ایستا نیست.

روی دیگر سگه‌ی مکتب‌های ادبی، «نقد ادبی» است و اساساً نقد ادبی سبب ساز کشف افق‌های تازه و قابلیت‌های ساختاری و درون‌مایه‌ای یک مکتب ادبی می‌گردد که رهاورن آن می‌تواند نوآوری و نوجویی‌های بیشتر در گستره‌ی یک مکتب ادبی باشد. مکتب‌های ادبی چه در حوزه‌ی تولید و باورهای بنیادین مکتب ادبی و چه در مقوله‌ی بازیابی و واکاوی و نقد ادبی، ایستایی نمی‌پذیرند و در هر عرصه‌ی زمانی و بُعد مکانی و بنا به ذوق ادبی و هنری عصر، ضرورتاً می‌بایست پذیرای تحوّل، انعطاف و نگرشی نو باشند و در همین تحوّل و نوجویی است که میزان حیات و عمر و قابلیت‌ها و انعطاف‌پذیری یک مکتب ادبی مشخص می‌شود. بعضی از مکتب‌ها اوج می‌گیرند و ارج و دوام می‌یابند و برخی دیگر رنگ می‌بازند و کم فروغ می‌گردند و در بستر یک عصر و مقطع و برشی خاص از تاریخ ادبی به یادگار می‌مانند و به خاطرهای ادبی می‌پیوندند و حداکثر اینکه؛ زمینه و سبب ساز تولّد مکتبی نو می‌گردند.



تا اکنون «رنالیسم» یکی از خوش اقبال‌ترین و ماندگارترین مکتب‌های ادبی و هنری بوده است و دربارهی این مکتب همین بس که مکتب‌های متعدد پس از آن- با همه تقابل، تنوع و چالش‌های نظری- نتوانسته‌اند از قدر و اعتبار آن بکاهند.

شاید مهم‌ترین راز ماندگاری و حیات طولانی مکتب رنالیسم، در انعطاف‌پذیری و تحوّل و

نوجویی آن باشد. با نگاهی گذرا به تاریخچه‌ی شکل‌گیری و گسترش این مکتب در می‌یابیم که هر یک از پایه‌گذاران و طلایه‌داران آن از جمله‌ی نوجوترین، متهورترین و تواناترین نویسندگان عصر خود بوده‌اند و در نوجویی خود و فاصله‌گرفتن از رمانتیسم عصر با انتقادات و چهره‌های بسیاری مواجه شده‌اند. به‌خصوص آن‌که آنان در مکتب خود پرچم‌دار و داعیه‌دار حقیقت (واقعیت)‌گرایی بوده‌اند و واقع‌گرایی دقیقاً در تضاد با رونق‌بنیان‌های غالب خیال‌گرایی و رمانتیسم بوده است و این نکته به خوبی در تعاریف ساختار شکنانه و تهاجمی از «رنالیسم» پیداست:

- «پیروزی حقیقت واقع بر تخیل و هیجان»^۱

- «گرایش به عینیت با اجتناب از ذهنیت»^۲

- «نمایاندن زندگی آن‌چنان‌که واقعاً هست»^۳

اما می‌بینیم در مجموعه این تعاریف گزیده، نوعی ابهام و ساده‌انگاری نیز نهفته است و شاید مهم‌ترین نکته - والته چالش خیزترین و ابهام‌انگیزترین آن - در تلقی ما از «حقیقت»، «عینیت»، «بیان واقعی» باشد. مسلماً این مقوله‌ها در برداشتی عام، هر یک بنا به نوع نگاه و زمان و اعتقادات هر عصر و گروهی قابل تعریف و انعطاف است.

از همین رو، برای رنالیسم به عنوان باوری مبتنی بر واقع‌گرایی تعابیر و اصطلاحات متنوعی بکار برده‌اند، از جمله: «رنالیسم آگاه»، «رنالیسم انتقادی»، «رنالیسم سوسیالیستی»، «رنالیسم قراردادی»، «رنالیسم انسانی»، «رنالیسم بورژوا»، «رنالیسم نخستین»، «رنالیسم جادویی»^۴.... حتی فراتر از این تنوع تعابیر، بعضی از صاحب‌نظران از جمله لوکاچ، (فیلسوف و منتقد ادبی مجارستانی، ۱۸۸۵-۱۹۷۱) معتقد است که رنالیسم از محدوده‌ی نگاه سبکی فراتر است و اصولاً شیوه و سبک ادبی و هنری نیست، بلکه اساس و سنگ بنا و ماهیت ادبیات است^۵ و دیگر

۱. مکتب‌های ادبی، ۱/۲۶۹

۲. نقد ادبی، ۱/۶۸۲۲

۳. رنالیسم و ضد رنالیسم، ۲۹.

۴. ر.ک. مکتب‌های ادبی ۱/۲۹۳، ۱/۳۱۷، رنالیسم و ضد رنالیسم ۴۳، ۴۷.

۵. پژوهشی در رنالیسم اروپایی، چهارده.

سبک‌ها، از بستر و آبشخور رئالیسم به عنوان واقعیت ادبیات برخاسته‌اند.

اگر چه نظر «لوکاچ» به‌دور از نقد و تأمل نیست ولی این فراینداری در ظرافت نگاه‌های دیگر مکتب‌ها و تلقی آنان از اجتماع و واقعیت، قابل دریافت است. مثلاً هر چند رئالیسم مبتنی بر واقعیت‌گرایی است اما با تصویر وفادارانه‌ی دنیای ظاهری یکی نیست و هرگاه بیان درست ظواهر همراه با ترسیم نادرست (ناقص) روابط اجتماعی باشد، رئالیسم به ناتورالیسم تبدیل می‌گردد^۱ و هم‌چنین اصرار در بی‌طرفی، واقع‌گرایی ادبی را گاهی به مرز تلقی معتقدان به اصل «هنر برای هنر» (پاراناس) می‌کشاند^۲ و این همه بیانگر ظرافت، پویایی و زاینده‌گی این مکتب است.

اما از منظری دیگر، حدیث «رئالیسم» و تلقی واقع‌گرایی به مثابه همان روایت مشهور مولانا است که: «هر کسی از ظنّ خود شد یار من!». می‌دانیم مکتب‌های ادبی برخاسته از نگاه و تفکر غربی و تمدن غرب^۳ است و نگاه شهودی شرقی و برداشت‌های اشرافی آن کمتر در این شیوه‌ها و مکتب‌ها جایی دارند.

«واقعیت» و واقع‌گرایی نیز در گستره‌ی مکتب رئالیستی با تمام تنوع و گوناگونی‌اش، در حوزه‌ی نگاه‌های متفاوت جغرافیایی خاستگاه و رواج این مکتب تعریف شده است. مثلاً رئالیسم سوسیالیستی بر پایه‌ی برداشت مارکسیست... نیستی از جهان بنا شده است و از دیدگاه کمونیستی واقعیت، باید در انکشاف انقلابی‌اش مجسم شود^۴ که البته این نوع نگاه با رئالیسم انگلیسی که واقعیت زندگی را از منظر لطیف طنز و مطایبه ترسیم می‌کند، متفاوت است؛^۵ اما همین واقع‌گرایی در آمریکا منحصر و کارآمد در روایت دوران بحران و وحشت‌نفرت است^۶ و اساساً با هر دو نوع نگاه مذکور می‌تواند متفاوت باشد. این دو یا چندگانگی تلقی علاوه بر شیوه، در هدف نیز دیده می‌شود. هر چند هدف غایی رئالیسم غربی «جستجو و بیان کیفیات واقعی هر

۱. رئالیسم و ضد رئالیسم، ۳۱.

۲. نقد ادبی، ۱/۶۸۲.

۳. تلقی عام مد نظر است و شرق اروپایی و شوروی سابق را نیز شامل می‌شود.

۴. مکتب‌های ادبی، ۱/۳۰۴.

۵. همان، ۱/۲۹۱.

۶. همان، ۱/۲۹۴.

چیز و روابط درون ما بین یک پدیده با دیگر پدیده‌هاست»^۱ اما چه بسا «بیان کیفیات واقعی» از هر منظر رئالیستی- اعم از سوسیالیستی، اروپایی و آمریکایی- براساس اهدافی گوناگون و شاید متفاوت صورت گیرد.



رنالیسم برآمده از رمانتیسم در وهله‌ی اول اساس‌ها و بنیان‌های مکتب رمانتیسم را نفی و مطرود ساخت و هم‌هی دست‌مایه‌های کازساز رمانتیسم- از قبیل ماوراءالطبیعه، فانتزی، رؤیا، افسانه، جهان فرشتگان، جادو و اشباح- را از قلمرو خود دور کرد^۲ و بین «واقعیت‌های عینی» و پندارها و تصوّرات قراردادی یا موهومات و توهمات^۳ که درباره‌ی واقعیت وجود دارد تمایز قائل شده^۴ و نهایتاً «واقعیت عینی» را «حقیقت اصلی» شمرد و تلقی نمود.

مسئله این نوع نگاه به حقیقت و زندگی متأثر از برداشت‌های عینی‌گرای غربی و اروپایی بود و برداشت‌ها و باوری حقیقی توأم با ایمان و معنویت را در شمار ابزارهای رمانتیسم می‌پنداشت و آن‌ها را نفی می‌کرد و اگر هم برای این نوع باورهای معنوی گرامنزلی قایل بود آن را در حوزه و شمار «رنالیست جادویی» برمی‌شمرد.

«رنالیست جادویی» در حقیقت عنوانی متناقض و پارادکسی آشکار در قلمرو مکتب واقع‌گرایی است که اگر از سر طنز نباشد- مسلماً بن‌مایه‌ای از تحقیر و خوار داشت، بعضی واقعیت‌ها و باورها را به همراه دارد و نکته قابل تأمل آن‌که حوزه‌ی منزلتی و رواج رئالیست جادویی را، کشورهای جهان سوم برشمرده‌اند^۴ و دریافت مفاهیم و واقعیت‌های این نوع رئالیسم را با تحلیل دقیق انگیزه‌های روانی ممکن و میسر دانسته‌اند.^۵

فقدان درک نگاه اشرافی و شهودی به واقعیت‌های عینی، سبب‌ساز چنین نگاه‌های متناقض

۱. رئالیسم و ضد رئالیسم، ۳۲.

۲. مکتب‌های ادبی، ۱/۲۷۸.

۳. رئالیسم و ضد رئالیسم، ۴۱.

۴. مکتب‌های ادبی، ۱/۳۱۷.

۵. همان، ۱/۳۱۹ و نیز ر.ک. فرهنگ اصطلاحات ادبی، ۱۵۵: امروز دیدگاه رئالیستی در زمان‌های روان‌شناختی و

جریان سیال ذهن متوجه رئالیسم روان‌کاوانه است.

و تحقیرآمیز شده است. این نوع نگاه که غالباً برخاسته از مشرق زمین و تمدن گران بار شهودی شرقی است، ماهیتاً با نگاه مادی‌گرا، تجربی و عینی غرب تفاوت دارد؛ به عنوان مثال: در نزد هنرمند و ادیب (نویسنده) رئالیست غربی؛ طبیعت و واقعیت، معنایی را بر می‌تابد که با نگاه واقع‌گرا و حقیقت‌نمای مشرق زمین متفاوت است. این نگاه و تلقی شرقی، نه «قرار دادی» است و نه «جادویی»؛ و از آنجا که توأم با معنویت و والا، زلال، باورمند و متکی به حقیقتی بی‌منتهاست، بهتر است آن را «رئالیسم معنوی» بنامیم.



«رئالیسم معنوی» می‌تواند اصطلاحی عام باشد که نگاه‌های واقع‌گرای باورمند از شعور ایمان بشری را در خود جای دهد و این معنویت نه «تخیل» است و نه «توهم»؛ نه در گستره‌ی «جادو و اشباح» است و نه در مقوله‌ی «رؤیا و افسانه»؛ واقعیتی است که مشخصاً با بسیاری از اصول و بنیان‌های تبیین‌شده‌ی رئالیستی قرابت دارد و چه بسا مایه تعالی، پویایی و توسعه آن نیز می‌گردد.

به چند نمونه از این تعالی جویی‌ها و همگونی‌های فضلی اشاره می‌نماییم:

● اولین نکته در تعریف رئالیسم معنوی است. گفتیم رئالیسم با رصد حقیقت و گرایش به عینیت، زندگی را آن‌چنان که واقعاً هست می‌نمایاند. در رئالیسم معنوی به واقعیت (حقیقت) از منظر اعتقادی و باورهای معنوی نگریسته می‌شود. در این نوع نگرش همه‌ی واقعیت‌ها با پرتوی حقیقت برخاسته از معنویت هویت می‌یابند و مفهوم می‌پذیرند.

● در رئالیسم «حقیقت، عالی‌ترین مقدّسات است»^۱ اما در رئالیسم غربی و مصطلح؛ این حقیقت گاه تلخ، گزنده، ناهنجار و حتی گاه توأم با بی‌عفتی است. آن‌چنان که بسیاری از منتقدان هم‌عصر بالزاک از بی‌عفتی قلم او به عنوان حقیقت‌نمایی دفاع می‌کردند. ولی در رئالیسم معنوی، «عالی‌ترین مقدّسات، حقیقت است» و معنوی‌ترین باور، دریافت و شهود حقیقت متعالی است.

رئالیست‌ها «الهام» را یکی از موانع اساسی نگاه صادقانه و واقعی خود به زندگی دانسته‌اند و از آن گریزان بوده‌اند و عقیده داشته‌اند که: «باید از هر چیزی که شبیه الهام است، حذر کرد. زیرا نوعی طرفداری و هیجان ساختگی است که انسان عمداً در خود ایجاد می‌کند و به خودی خود پیدا نمی‌شود.»

ضمناً معتقد بودند اساساً انسان با «الهام» زندگی نمی‌کند^۱ و در اثر ادبی، «الهام» نویسنده را از «مشاهده» باز می‌دارد.^۲ اما در نگاه معنوی، هر باور و اعتقادی که پویایی، دریافت و نگاهی واقعی به زندگی و معنای حقیقت و هستی بدهد گرامی و محترم است و نویسنده در واقع‌گرایی و مشاهده‌ی خود می‌تواند از منظر معنویت و دریافتهای معنوی- که توأم با باورهای واقعی و حقیقی است- به زندگی و هستی بنگرد.

«مهم‌ترین خصوصیت ادبیات رئالیستی، توصیف انسان به صورت موجودی اجتماعی است»^۳ در حالی که در رئالیسم معنوی به انسان از منظر و افقی فراتر نگریده می‌شود و انسان را موجودی والا و اشرف مخلوقات و برترین گوهر خلقت می‌داند که نه تنها در اجتماع اهمیت می‌یابد بلکه در گستره‌ی هستی معنا و مفهوم می‌یابد.

به تعبیری دیگر، نگاه رئالیستی به انسان نگاهی از «فرو» به «فراز» است در حالیکه در رئالیست معنوی، انسان مسافر غریبی است که از کنگره‌ی بلند تعالی دور افتاده است. این تفاوت در تلقی زیر آشکارتر است:

«در چشم نویسنده‌ی رئالیست آن چه انسان را اشرف مخلوقات می‌سازد، توانایی او به اجتماعی کردن غرایز حیوانی است. آدمی با درک احتیاجات و شناخت شرایط محیطی خود می‌تواند غرایز کور خود را با محیط اجتماعی سازگار سازد و سرانجام بر آنها چیره شود... رئالیسم؛ این حقیقت، یعنی سیر تکامل تاریخی انسان را بیان می‌کند و به همین خاطر آدمی را در اوج خود مجسم می‌سازد.»^۴

۱. مکتب‌های ادبی، ۱/۲۸۴.

۲. همان، ۱/۲۸۵.

۳. رئالیسم و ضد رئالیسم، ۳۶.

۴. همان، ۵۶.

رئالیسم غربی با آموزه‌های تجربی و نظرات غالب علمی عصر- و چه بسا نارسا و مبهم- به تعریف انسان به عنوان «اشرف مخلوقات» و روایت «سیر تکامل تاریخی انسان» می‌پردازد ولی رئالیسم معنوی شناخت و باور توانایی‌های انسان را از گستره‌ی این آموزه‌های تجربی و «سیر تکامل تاریخی» فراتر می‌داند.

رئالیسم غربی باورهای مبتنی بر معنویت را تماماً پندار، تصورات و موهومات می‌شمارد که در لفافه‌ی شعور کاذب (false consciousness) و اعتقادات موهوم عرضه شده‌اند، در حالی که در گستره‌ی رئالیست معنوی، بسیاری از باورهای معنوی، عینی و قابل درک و دریافت است و دارای روشنی و وضوح بسیار است.

در رئالیسم اروپایی، انسان مرکز دایره‌ی بینش و هستی است و از نظر «لوکاچ» اصلی‌ترین مسأله‌ی رئالیسم، «انسان محوری» است و وی مهم‌ترین وظیفه رئالیسم را «باز نمودن متناسب تمامیت شخصیت انسان» دانسته است.^۱ در حالی که در رئالیسم معنوی انسان جزئی...- و البته سر آمدترین جزو- از حلقه هستی است و «خدا (معنویت) محوری» اساس نگاه معنوی می‌گردد. البته ناگفته نماند که «انسان محوری» رئالیسم اروپایی غالباً نه از سر احترام و منزلت به انسان است؛ بلکه بیشتر برای توجه و دست‌گیری و همراهی با انسان است. انسانی که در نتیجه‌ی تکامل تمدن صنعتی و اجتماعات جدید، مطرود و تنها گردیده است و این تنهایی او را یا به حصار درونی و انزوا کشانده و یا وی را در دنیای جادویی سمبل‌ها و مفاهیم موهوم اسیر ساخته است و مگر نه آن که رئالیسم؛ پیروزی و قیامی علیه اوهام و خیال بود.

بنیادی‌ترین نظرات رئالیستی حاکی از آن است که نویسندگان این مکتب «کلیسا» را- به عنوان کانون معنویت عصر خود- مورد انتقاد قرار می‌داده‌اند و بر نمی‌تافته‌اند،^۲ در حالی که رئالیست معنوی هر چند ممکن است خرده‌گیری‌هایی بر رفتارها از سر سلیقه داشته باشد ولی کانون‌های معنویت و باور مداری را ارج می‌نهد.

یکی از تفاوت‌های بنیادی رئالیسم آغازین با رئالیسم جدید و توأم با معنویت، این است که

۱. پژوهشی در رئالیسم اروپایی، ۹.

۲. درباره ادبیات و نقد ادبی، ۲/۸۳۷.

«پایه گذران اولیه‌ی رئالیسم از شعر به شدت متنفر بودند و شاعران را پست‌ترین دلک‌های دنیا می‌دانسته‌اند»^۱ ولی در نگاه معنوی، شعر برخاسته از حقیقت و واقعیت انسان و جلوه‌ای از «ظرافت طبع نیکو» است که از طبیعت بر خاسته است؛ به گفته‌ی مشهور یوپ (شاعر انگلیسی):

«ظرافت طبع همان طبیعت است که به نیکوترین شکل آراسته شده، چیزی که بارها اندیشیده شده ولی هرگز چنین نیکو به بیان در نیامده است.»^۲

البته این بیان نیکو لزوماً همیشه در واقع‌گرایی و نیایش‌های توأم با خشوع و معنویت پایدار نیست و به قول منتقد شهیر ادبی، «جانسون»:

«هنگام به لرزه افتادن در پیشگاه داور از سراسرستغفار، مجالی برای اوزان و القاب نیست... شعر شکوه خود را از دست می‌دهد... تنها کاری که از شعر پرهیزکارانه (معنوی) برمی‌آید این است که به حافظه مدد رساند و گوش نواز باشد و برای این مقاصد می‌تواند بسیار مفید افتد ولی برای ذهن چیزی فراهم نمی‌آورد.»^۳

نهایتاً، شعر در عرصه‌ی واقع‌گرایی معنوی پذیرفته شده است؛ هر چند که کمتر مجالی برای آن فراهم آید. می‌دانیم اساس و بنای رئالیسم بر رمان نویسی جدید بنا شده است و بهترین آثار رئالیستی - از آغاز تا امروز - در عرصه‌ی رمان و داستان کوتاه به وجود آمده است.^۴



بخشی از وظیفه‌ی ادبیات، ترسیم و نمایش «زندگی» است و از آن جاکه زندگی «یک واقعیت اجتماعی» به شمار می‌آید^۵، بنابر این مهم‌ترین بخش از مشخصات و وظایف ادبیات رئالیستی را نیز تشکیل می‌دهد. از این منظر، زندگی یک رئالیسم بلند و در حرکت و تکاپوست و ضرورتاً می‌بایست این «واقع‌گرایی جاری» با نگاه و باورهای اجتماعی و زندگی هر عصر و محیط تعریف و واکاوی شود. در این حیطه «معنویت» - به عنوان نیاز ذاتی انسان - بخشی از «واقعیت اجتماعی»

۱. مکتب‌های ادبی، ۱/۲۷۴.

۲. فلسفه‌ی هنرها، ۲۲۴.

۳. همان‌جا

۴. مکتب‌های ادبی، ۱/۲۶۹.

۵. نظریه ادبیات، ۹۹.

(زندگی) به شمار می‌آید، واقعیتی که در حوزه‌ی معرفتی و معنوی هر انسان معمولاً با «حقیقت» هم‌گون و هم‌زاد تصوّر می‌شود.

رنالیسم معنوی می‌کوشد تا از این منظر به حقیقت‌ها و واقعیت‌های زندگی انسانی بپردازد و در این راستا؛ شخصیت‌های اثر رنالیستی معنوی هر چند دارای حقیقت جزئی هستند اما در عرصه‌ی رمان و یاداستان کوتاه-به رسم واقعیت زندگی- به عنوان موجودات منفرد و قایم بالذات مورد مطالعه قرار نمی‌گیرند؛ بلکه به مثابه‌ی حلقه‌هایی از یک زنجیره‌ی بی‌پایان عمل و عکس‌العمل رفتار بررسی می‌شوند^۱ که هر یک از این حلقه‌ها در گستره‌ی واقعیت باورمدار خود دارای دریافت‌های معنوی و اشراقی نیز هستند.

بنابراین در رنالیسم معنوی، با بهره از نوعی اشراق و شهود، واقعیت (حقیقت) در همه موجودات ساری و جاری است که البته این دریافت و تلقی با سمبولیسم نیز متفاوت است؛ زیرا در نگاه رنالیسم معنوی دنیا و مظاهر طبیعت «نماد» نیست بلکه «نمود» است. به تعبیری دیگر، جلوه‌ی «یار» - فروغ روی او- است که از در و دیوار برای اولوالالبصار در تجلی است. یعنی همان تعبیر عرفانی مشهور وحدت وجودی و «نمود انگاری» که:

هر لحظه به شکلی بت عیار بر آمد دل ببرد و نهان شد...

در این نگاه وحدت وجودی عرفانی به قول استیس (نویسنده و فیلسوف شهیر انگلیسی، ۱۸۸۶-۱۹۶۷):

«عارف، جهان بیرونی از سبزه و درخت و جاندار و گاه حتی اشیاء بی جان نظیر صخره و کوه را آینه جمال خدا و سرشار از خدا یا مشتعل از شعله‌ی حیات یگانه ای که در همه چیز سرباز دارد، می‌بیند»^۲

این باور شهودی و واقع‌گرایانه، اصیل‌ترین و حقیقتی‌ترین دریافت عرفانی است. توأمانی حقیقت و واقعیت در این نگاه و باور به خوبی پیداست و البته عرفانی عام و معرفت‌خیز و دین‌ورز و دیرپا که به هیچ حوزه‌ی خاص جغرافیایی و یا حتی عرصه‌ی زمانی نیز- قاعدتاً- نمی‌تواند

۱. رنالیسم و ضد رنالیسم، ۳۳.

۲. عرفان و فلسفه، ۲۲۷.

منحصر باشد. رنالیست معنوی‌گرا آن چه را «می‌بیند» که «واقعیت دارد» و «حقیقت دارد» و بنابراین «باور دارد».

نمونه‌ی چنین روی‌کردی را در نیایش‌ها و سرودهای «اوپانیشادها» و به عنوان نمونه‌ای از باورهای هندی نیز می‌توان یافت:

«تو همان آتشی | تو همان خورشیدی | تو همانا هوایی | تو همانا ماه آسمانی | تو همانا چرخ
پرستاره‌ای | تو همانا برهنم متعالی | تو همانا همه آبهای جهانی | تو ای آفریننده‌ی همه
| تو زنی، تو مردی | تو همانا جوان مردی، دوشیزه‌ای | تو همان پیرمرد فرتوت فرسوده‌ای
| تویی که چهره‌ات همه جا هست | تو همانا پروانه تیره رنگی | تو همانا طوطی سبز پر و
سرخ چشمی |...»^۱

این نوع واقع‌گرایی و حقیقت‌جویی معنوی و باور شهودی از دیر باز در شعر و ادب فارسی جایگاه و منزلتی خاصی داشته است. شاعر همه‌ی طبیعت و هستی را «عالم شهادت» می‌دانسته است و بهترین واگویی آن در دو بیتی معنا خیز باباطاهر جلوه یافته است که:

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت شان از قامت رعنا تو بینم

در این واقع‌گرایی معنوی «شاعر» به مرتبه‌ای از شعور و دریافت؛ و شناخت از حقیقت سراسر واقعیت دست می‌یابد که همه‌ی هستی را اساساً حجاب و زینت می‌بیند. «واقع بینی» او را به کرانه‌هایی از شناخت عمیق و حقیقت‌عینی می‌کشاند که عالم هستی (اعم از جماد و نبات و دیگر موجودات) اصلتی عاریتی و ناپایدار و تزیینی و آرایشی تلقی می‌گردد و این نکته دقیقاً برخاسته از وحی نورانی است که «وَإِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً» (کهف/۷) و اگر هم جلوه و نمایی داشته باشند نشانه‌ی رحمت الهی است که بر هستی محیط‌گردیده؛ آن چنان که در کلام مولا، با دعای کمیل روایت شده که:

«و برحمتک الی وسعت کل شیء».

این نمونه‌ها بنیان‌هایی از باور واقع‌گرایی معنوی در ذهنیت وحدت وجودی و عرفانی و

زاهدانه به‌شمار می‌آید. اما در عرصه‌ی ادب امروز، این جلوه‌های پیدای پنهان - به قول مولانا: «آن آشکار صنعت پنهان» - نیز دیده می‌شود.

سهراب سپهری که با «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید» نوع نگاه انسان را به واقعیات عینی از جنبه‌ی نوجویی و «دیگر نگری» توصیه می‌کند، در تعبیری شاعرانه - ولی جسورانه و برخاسته از بینش باورمند و واقع بینی شهودی خود - می‌گوید:

«من صدای نفس باغچه را می‌شنوم»

و در جلوه‌ای دیگر که با تعبیر ما می‌تواند نوعی نگاه برخاسته و مقرون به رئالیسم معنوی باشد، تصویری این چنین ارائه می‌دهد که:

«و خدایی که در این نزدیکی است: / لای این شب بوها، پای آن کاج بلند».

هر چند کلیت شعر سهراب را، در حوزه و صبغه‌ی رمانتیسیم دانسته‌اند^۱ اما نمونه‌هایی این چنین نمی‌تواند برخاسته از اوهام و خیال و پندارهای رمانتیسیمی وی باشد. اساساً باوری حقیقت مدار و بر مدار ذهنیت «همه جا خدایی» و «نمودانگاری» (وحدت وجودی) است.



اما هم چنان که گفتیم، حوزه‌ی نفوذ و آغاز رئالیسم، در ادبیات و در گستره‌ی رمان و داستان کوتاه بوده است و این مکتب «پیشگام رمان نویسی» نیز محسوب می‌گردد. آگواه ما انبوه آثار ادبیات رئالیستی که اکنون از نویسندگان بزرگ و طلایه دار این مکتب ادبی موجود است؛ در بخشی از این نوع آثار نیز جلوه‌هایی از باورهای معنوی و جنبه‌های اصطلاحاً «واقع‌گرایی معنوی» دیده می‌شود. شاید یکی از بهترین و در دسترس‌ترین نمونه‌ها بخشی از نوشته‌ی نویسنده و محقق معاصر «رضا براهنی» باشد که مؤلف محترم «مکتب‌های ادبی» در شمار نمونه‌هایی از رئالیسم جادویی نقل کرده است.

داستان مورد نظر - که بخشی از یک رمان بلند است - درباره‌ی شخصیتی است که بسیار شیفته‌ی تلاوت قرآن است و در اوج لذت و تجربه‌ی حفظ و تلاوت، روزگار سپری می‌نماید؛ تا

۱. نیلوفر خاموش، ۱۰.

۲. فرهنگ اصطلاحات ادبی، ۱۵۵.

این‌که برای وی واقع‌های رخ می‌دهد که از نگاه ما این واقعه‌ی سراسر معنویت از نوع دیدارهای معنوی و باورمند این‌گونه انسان‌ها است، چند عبارت از متن را می‌خوانیم:

«سرم را پایین انداخته بودم و از کوچگی بی‌سایه می‌رفتم. ناگهان تنم داغ شد، تب کردم. موهای تنم سیخ سیخ شد. سرم را بلند کردم، و در روبه‌رو چیزی را دیدم که هرگز باورم نمی‌شد به چشم خود می‌بینم.

مردی بود سی و دوسه ساله، قد بلند، بایک عمامه سیه و ظریف و کوچک، ولی متناسب، برسرش. چشم‌هایش سیاه سیاه بود و ابروهایش به هم پیوسته... عبای ساده‌ی نازکی روی دوشش انداخته بود و بین عبا و پیرهن بسیار بلندش چیزی نوشیده بود... من نفهمیدم چطور شد. مستقیماً رفتم به طرف این مرد جوان. او بازوهایش را بلند کرد، انداخت دور شانه‌ی من، صورتم را گذاشتم روی موهای کم پشت سینه‌ی او و مثل زمانی که پدرم و آقای شبستری گریسته بودند، گریه کردم. او حرفی نزد. تنها کاری که کرد این بود: با صدای بسیار معمولی، بدون کوچک‌ترین تحریر و قرائت، و بدون آن‌که احساساتی بشود، هفت آیه‌ای را که بارها پشت سر هم از حفظ، در حیاط خانه و یا در مسجد کبود خوانده بودم از بالا سرم خواند:... و به محض این‌که این آیه‌ها را خواند، بازوهایش را از دور شانه‌های من، سینه‌اش را از زیر گونه‌ی من دور کرد. کنار کشید. رفت. من برگشتم، نگاهش کردم. رفت، بدون آن‌که پشت سرش را نگاه کند، و در انتهای کوچکی پیچید دست چپ و ناپدید شد.

روی زمین نشستم. کوچک‌ترین علامتی از او روی زمین نبود. تکیه دادم به دیوار و قرآن را باز کردم. آیه‌هایی که از زبان او شنیده بودم، هفت آیه‌ی اول سوره‌ی معارج بود. ولی این شخص از کجا آمده بود؟ من تقریباً همه طلاب، روحانی‌های جوان را می‌شناختم. هرگز او را ندیده بودم... خواستم بلند شوم و دنبالش بروم. دیدم پاهایم به زمین می‌خکوب شده. قدرت حرکت نداشتم. نه در آن لحظه و ساعت‌هایی که همان جا نشسته بودم... و نه در طول ماه‌ها و سال‌های بعد توانستم از او و از ماجرای که

اتفاق افتاده بود، سر در آورم...»^۱

و این باوری منبعث از واقعیت‌های (حقیقت‌های) باورمند معنوی است.

یعنی: «رنالیسم معنوی»!

منابع و مأخذ

۱. پژوهشی در رنالیسم اروپایی، گیورگ لوکاچ، ترجمه‌ی اکبرافسری، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳
۲. درباره ادبیات و نقد ادبی (۱، ۲)، خسرو فرشیدورد، امیر کبیر، ۱۳۶۳
۳. رنالیسم و ضد رنالیسم در ادبیات، سیروس پرهام (دکتر میترا) نشر نیل، چ سوم، ۱۳۴۵
۴. عرفان و فلسفه، وت. استیس، ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی، سروش، سوم، ۱۳۶۷
۵. فرهنگ اصطلاحات ادبی، سیما داد، مروارید، ۱۳۷۱
۶. فلسفه هنرها، گوردن گراهام، ترجمه مسعود علیا، ققنوس، ۱۳۸۳
۷. مکتب‌های ادبی (۱، ۲)، رضا سید حسینی، نگاه، چ سیزدهم، ۱۳۸۴
۸. نظریه ادبیات، رندو لک / آوستن وارن، ترجمه‌ی ضیاء موحد و پرویز مهاجر، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳
۹. نقد ادبی (۱، ۲)، عبدالحسین زرین کوب، امیر کبیر چهارم، ۱۳۶۹
۱۰. نیلوفر خاموش، صالح حسینی، نیلوفر، دوم، ۱۳۷۱
۱۱. هنر و معنویت اسلامی، سید حسین نصر، ترجمه رحیم قاسمیان، مطالعات دینی و هنر، ۱۳۷۵

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مکتب‌های ادبی ۱/۳۷۳-۳۷۵ به نقل از رمان: رازهای سرزمین من. اثر رضا براهنی. فضلی از: قول حسین میرزا